

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۹

تاریخ پذیرش: ۹۶/۵/۲۰

بازتاب عشق در غزلیات حزین لاهیجی

یدالله بهمنی مطلق^۱

ملاحت نجفی عرب^۲

چکیده:

حزین لاهیجی به قولی آخرین چهرهٔ پرفروغ سبک هندی است که بین عصر صفوی و افشاری می‌زیسته و نمایندهٔ شاخص ادبیات فارسی و جهان‌بینی عرفانی در روزگار پر آشوب قرن دوازدهم هجری قمری است. با این‌که در علوم مختلف درخشیده، اما در شاعری، عارفی از مکتب عشق و پیرو مولانا جلال‌الدین بلخی است. موضوع عشق به عنوان جوهرهٔ اصلی ادبیات عرفانی و غنایی نوعی از انواع ادبی را در بر دارد که حزین یکی از حلقه‌های آن در عصر حساسی از تاریخ ایران و حتی هند به شمار می‌آید. او دربارهٔ عشق غزلیاتی خواندنی دارد که در مواردی به‌طور ابتکاری چهره‌ها و جلوه‌هایی از عشق را تفسیر می‌کند و در آن‌ها به بیان ویژگی‌های عشق و دیدگاه‌های خود در باب آن و ارتباط عشق با دیگر پدیده‌های معنوی می‌پردازد. از مهمترین ویژگی‌هایی که برای عشق بر می‌شمارد دردآفرینی، ازلی بودن، آمدنی بودن و مشکل‌گشایی آن است. حزین علاوه بر بیان دیدگاه خود در باب عشق حقیقی و مجازی به بیان ارتباط عشق با بسیاری از امور معنوی چون اخلاق، غیرت، تغافل، تجلی، جذب و ... می‌پردازد که از طریق مطالعهٔ آن‌ها می‌توان به جهان‌بینی خاص وی دست یافت.

کلید واژه‌ها:

حزین لاهیجی، ادبیات عرفانی، عشق حقیقی، عشق مجازی، ویژگی‌های عشق.

^۱ - دانشیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران. نویسنده مسئول: bahmani43m@yahoo.com

^۲ - دکترای زبان و ادبیات فارسی، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دفتر تألیف کتاب‌های درسی.

پیشگفتار

۱- مقدمه

محمدعلی حزین لاهیجی (۱۱۸۰-۱۱۰۳ هـ. ق) از آخرین شاعران سبک هندی است که از چند جهت شخصیتی شاخص به شمار می‌آید. از نظر عرفانی او نوادهٔ شانزدهم شیخ زاهد گیلانی است که سه سال نزد شیخ خلیل‌الله طالقانی از بزرگان و مشایخ و عارفان عصر تلمذ نموده (مقدمه دیوان، ۱۳۰: ۵) و دیگر علوم اسلامی را نیز از علمای بزرگ آن دور آموخته است. چون پایان عصر صفوی را درک می‌کند سفرنامهٔ او به‌ویژه از نظر تاریخی اهمیت می‌یابد چرا که در پایان عصر صفوی و ابتدای عصر افشاری می‌زیسته است.

از نظر شاعری او در سال ۱۱۳۲ هـ ق دیوانی در چهار هزار بیت فراهم می‌آورد و در سال ۱۱۳۴ هـ ق نیز دیوان دومی با ده هزار بیت به ضمیمهٔ تذکره العاشقین که یک مثنوی عاشقانه و عارفانه است گرد می‌آورد. از او تا پنج دیوان شعر به ثبت رسیده است. یادداشت‌های زندگی‌اش در مجموعهٔ مده‌العمر در موزهٔ بریتانیا موجود است. سفرهای فراوانی دارد و در هندوستان کتاب تذکره‌المعاصرین را نوشته است. در فلسفه، رجال و موضوعات مختلف دینی و اخلاقی نیز رسالاتی دارد. (آزاد بلگرامی، ۱۹۳۳: ۱۹۴/۱؛ واله داغستانی، ۱۳۹۱: ۶۳۲/۲)

مشهورترین شاعران معاصر حزین عبارتند از: آذر بیگدلی (متوفی ۱۱۹۵)، بیدل دهلوی (متوفی ۱۱۳۳)، باذل مشهدی (متوفی ۱۱۲۳)، آزاد بلگرامی (متوفی ۱۲۰۰ ق) که سبک آن‌ها هندی یا اصفهانی نام دارد و در خیال‌پردازی‌های دور و دراز، تمثیل‌های فراوان، بهره‌برداری از واژه‌های محاوره‌ای و بیان احوال شخصی و احساسی شاخص بوده‌اند. این سبک با شاعرانی چون حزین لاهیجی به پایان می‌رسد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۵: ۱۲۱) البته گرایش حزین به سبک عراقی و شاعرانی چون مولوی، سعدی، حافظ و عراقی را نمی‌توان نادیده گرفت. (شاهسواری، ۱۳۹۲: ۵۹)

حزین با این‌که در انواع شعر طبع‌آزمایی کرده است، اما در غزلیات او سیمای روشنی از دقایق عاشقانه و عارفانه دیده می‌شود که با مطالعهٔ آن‌ها می‌توان به دریافت‌های شهودی و اختصاصی او در بارهٔ عشق دست یافت.

۲- پیشینهٔ تحقیق

دربارهٔ حزین کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌هایی به رشتهٔ تحریر در آمده که به اجمال به معرفی آن‌ها می‌پردازیم. "Life and works of hazing lahigi" کتابی مستقل است که توسط سرفراز خان ختک در پاکستان (۱۹۴۴) منتشر شده است. در ایران نیز کتاب جادونگاری اندیشه (صور خیال در

اشعار حزین لاهیجی) را معصومه شاهسواری (۱۳۹۲) انتشار داده که در کنار آثار، نوشته‌ها و تذکره‌های ایرانی و هندی مجموعه‌ای ارزنده را در اختیار محققان قرار می‌دهد.

مقاله «حزین لاهیجی» از فریدون نورزاد (مجله ارمان، دوره ۳۹، شماره ۵، ۱۳۴۹) از نخستین تحقیقات در این زمینه به شمار می‌آید. «بازخوانی چند نامه از حزین لاهیجی» از ژاله تاج‌الدینی (فصلنامه مطالعات شبه قاره، شماره ۱۶، پاییز ۱۳۹۲)، «حزین لاهیجی در هند» از عباس هاشم‌زاده محمدیه (مجله تاریخ ایران، شماره ۶۰، بهار ۱۳۸۸)، «نگاهی به برخی ویژگی‌های ادبی و فکری در غزلیات حزین لاهیجی» از جلیل مشیدی (مجله دانشکده ادبیات اصفهان، شماره ۲۸ و ۲۹، ۱۳۸۱) و دو مقاله علی‌محمد مؤزنی تحت عنوان «استقبال و معارضه حزین لاهیجی در قصاید» (فصلنامه مطالعات شبه قاره، شماره ۲۴، ۱۳۹۴) و «نگاه حزین به شاعران در اصناف شعر» (فصلنامه سبک شناسی نظم و نثر فارسی، شماره ۱۲، ۱۳۹۰) به‌انضمام پایان‌نامه «فرهنگ تلمیحات، اشارات در غزلیات حزین لاهیجی» از فرزانه ساکی‌هندری (ارشد پیام نور تهران، آذر ۱۳۸۹) و «بررسی ساختاری دیوان حزین لاهیجی» از فاطمه اکبری راد (دانشگاه الزهراء، ۱۳۹۱) پیشینه این تحقیق را تشکیل می‌دهند.

۳- عشق در ادبیات عرفانی

بی‌تردید «عشق» مضمون اصلی ادبیات عرفانی، ادب فارسی و عربی و حتی زبان‌های وابسته به این دو به شمار می‌آید. بررسی عشق در تاریخ ادبیات فارسی بهترین راه برای شناسایی و مطالعه این نوع ادبی است که ریشه در ایران باستان و مهرپرستی دارد و بخش عمده آن از روح لطیف و سخن‌سنج ایرانی مایه می‌گیرد که تحت تأثیر قرآن کریم و روایات دینی و مکتب عشق عرفانی به کمال می‌رسد.

عشق نزد حزین و در مجموعه ادبیات عرفانی و غنایی فارسی با رمز و رازهای عرفانی و اسطوره‌ای همراه بوده است. از قرون اولیه اسلامی دو مکتب عرفانی در جهان اسلام بروز می‌نماید که مکتب زهد یا صحو در بغداد به پرچم‌داری جنید نهاوند (متوفی ۲۹۷ق) و مکتب عشق به زعامت بایزید بسطامی (متوفی ۲۵۰ق) در خراسان ثبت شده است. اما در همان مکتب زهد هم گرایش به عشق غلبه می‌یابد و از رابعه عدویه (متوفی ۱۸۵ق) به بعد، عراق هم مرکز عاشقان عارف بوده است. البته در مکتب زهد تکیه بر عشق الهی یا عشق انسان به خداست و در مکتب عشق، بر عشق زمینی به عنوان پلی برای رسیدن به عشق آسمانی تأکید می‌شود.

عشق در ادبیات عرفانی در بخش نظری و عملی به شیوه‌های متفاوتی مطرح می‌شود؛ در عرفان عملی، عشق یکی از مقامات و یا حالات است که سالک را به سوی حق رهنمون می‌گردد و نیروی

اصلی برای حرکت به سوی معبود و معشوق حقیقی است. به همین دلیل عبدالواحد بن زید (متوفی ۱۷۷ق) از مقامات، «رضا» را آغاز راه «عشق» می‌داند. (بدوی، ۱۳۸۹: ۲۱۱) البته این مقامات تصنعی نیست، بلکه در سرشت هر انسانی قرار دارد و سلوک از ذات انسان مایه می‌گیرد:

زان پیش که آب و گل ما ساخته‌اند جان و دل ما به عشق پرداخته‌اند
تا ظن نبری که ما ز آدم بودیم کان دم که نبود آدم آن دم بودیم
بی‌زحمت عین و شین و قاف گل و دل معشوقه و ما و عشق همدم بودیم
(نجم الدین رازی، ۱۳۶۵: ۱۳۲)

در هستی‌شناسی عرفانی، «عشق» موجب پدید آمدن هستی و انسان است و هدف اصلی پیدایش موجودات به شمار می‌آید.

طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بی‌بری
(حافظ، ۱۳۷۱: ۳۴۳)

از آنجا که همه ذرات هستی از گرمای عشق بهره دارند و هر حرکتی با این نیرو انجام پذیر است، در این هستی‌شناسی معشوق حقیقی خداوند و عشق به او اصل و ذاتی است و انسان در چنین رابطه‌ای معنا می‌یابد و از خاک به افلاک می‌رسد:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
(مولوی، ۱۳۶۳: ۴/۱)

عشق در حوزه انسان‌شناسی نیز سازنده اخلاق معنوی و تزکیه‌کننده باطنی انسان به شمار می‌آید و می‌تواند قساوت قلب و سنگدلی‌های بشری را درمان نماید:

اگر داری دل سختی، محبت نرم می‌سازد نهنگ عشق در دم می‌گدازد استخوان‌ها را
(حزین، ۱۳۵۰: ۲۰۳)

۴- عشق در غزلیات حزین

از آنجا که حزین را آخرین شعلهٔ پرفروغ سبک هندی دانسته‌اند، بررسی مهمترین مضامین و اندیشه‌های او ضرورت بیشتری می‌یابد. ابتکار این شاعر در نکته‌بینی‌های ظریف عرفانی در مکتب عشق است که نه تنها گفته‌های پیشینیان را با زبانی تازه بیان می‌کند بلکه دریافت‌های جدیدی نیز ارائه می‌دهد. پیرو هستی‌شناسی عرفانی است و عشق را برای انسان سرشتین و مادرآورد می‌داند:

به تهمت بوالهوس بر خویش می‌بندد، نمی‌داند

که داغ عشق باشد بر جگر چون لاله مادرزا

(همان: ۲۰۳)

از طرف دیگر او همه گفته‌های خود را از دفتر عشق می‌داند و همین شعر و شاعری را نیز جلوه‌ای از دریای عشق به حساب می‌آورد که بر زبان وی جاری می‌شود:

سخن صریح سرائیم عشق پنهان را به خون دیده طرازیم لوح دیوان را

(همان: ۲۰۴)

در ادبیات عرفانی همواره عشق با جنون همراه است و گاهی عشق را نوعی جنون تعریف کرده‌اند و ریشه جدال بین «عقل و عشق» از همین جا مایه می‌گیرد. در نزد عارفان، عشق مرتبه‌ای بالاتر از عقل دارد، یعنی در مراتبی از شناخت، عقل کارساز نیست در حالی که عشق می‌تواند راهگشا باشد. این جدال در دیوان حزین هم نمود دارد:

بیا در کوی عشق و رهن می‌کن دفتر دل را که در یونان زمین عقل نبود صاحب ادراکی

(همان: ۵۶۰)

در عین حال به چنین جنونی افتخار می‌کند و آن را از جلوه‌های عشق به شمار می‌آورد:

ز عشق، شور جنون شد یکی هزار مرا سواد سنبیل خط شد سیه بهار مرا

به وادی زده عشق تو پنجه در خونم که شمع دیده شیر است بر مزار مرا

دیوار عشق بود جلوه‌گاه شاهد حسن به دیده سرمه شود خاک آن دیار مرا

(همان: ۲۳۶)

با این ویژگی‌ها عشق را احیا کننده خود می‌داند که برای او زندگی جدیدی را به ارمغان آورده است و هدایایی مانند «شوق» به او داده که مکاشفات جدیدی را به همراه داشته است:

زد عشق حلقه بر در دولت سرای ما نقش مراد شد شکن بورای ما

سیل عنان گسسته به دنبال می‌طبد در وادی که شوق بود رهنمای ما

از غمزه تو رفت ز خونم فسردگی جوش نشاط زد می مردآزمای ما

(همان: ۲۴۵)

چنین خصوصیتی که عشق دارد مانند جنون و شوق، باعث می‌شود عقل از آن بگریزد و راهکارهای عقلانی نتواند گره از کار عشق بگشاید:

با عشق چه سازد خنکی‌های تو ناصح ساکن نتوان کرد به کافور تب ما
ای عقل فرومایه به اندازه قدم نه ما بنده عشق ———— تقیم نگه‌دار ادب ما
(همان: ۲۴۶)

۴-۱- حزین لاهیجی و عشق حقیقی

حزین پیرو مکتب عشق است، اما آن را در جهان‌بینی عرفانی ادراک می‌نماید و مانند دیگر عارفان از مقامات سلوک به شمار می‌آورد. در نخستین غزل دیوان خود از این افسانه عشق عارفانه سخن می‌گوید و سخن را از عشق الهی آغاز می‌کند:

ای نام تو زینت زبان‌ها حمید تو طراز داستان‌ها
مقصد توئی از سلوک عالم شوق تو دلیل کاروان‌ها
بگشای نقاب تا برآیند از قالب جسم تیره جان‌ها
خاموش حزین که برنتابد افسانه عشق را زبان‌ها
(همان: ۲۰۲)

با مولوی خود را هم‌صدا می‌داند و نشان می‌دهد که در مکتب عشق پیرو اوست و او را جان جهان می‌نامد:

با عارف رومی شد هم نغمه حزین کلکم این پرده که می‌سنجم، زان جان جهانستی
(همان: ۴۹۱)

دل خود را جایگاه عشق می‌داند و از گفته‌های او روشن است که چنان گرمایی را تجربه کرده است:

این دل که حزین دارد، از خیل وفا کیشان از آتش عشق او، در سینه کباب اولی
(همان: ۴۸۰)

بارها به طور ضمنی یا مستقیم خود را در شمار عارفان قرار می‌دهد و اعتراف دارد که شاعر عارف است:

بازتاب عشق در غزلیات حزین لاهیجی / ۲۲۱

کثرت حجاب دیده عارف نمی‌شود دارند بوی یوسف ما کاروان همه
(همان: ۴۵۹)

چنان به اشعار عارفانه مولوی، سعدی، حافظ، عراقی و قاسم انوار عشق می‌ورزد که غزل‌هایی
در پاسخ به سروده‌های آنان می‌سراید:

این جواب غزل قاسم انوار که گفت: «می به مستان بده و توبه به هشیاران ده»
(همان: ۴۵۸)

غزل‌های زیبایی با قافیه عشق و عاشقی دارد که اغلب از حالات او در این حوزه حکایت دارند:
نگردد غرق طوفان کشتی بی‌لنگر عاشق بود دریا نمک پرورده چشم تر عاشق...
(همان: ۳۸۴)

زلف پریشان نهد سلسله بر پای عشق بند دگر کوتاه است از پر عنقای عشق...
(همان: ۳۸۳)

این عشق حزین جنیه الهی و آسمانی دارد و مصداق این سخن ابوالحسن خرقانی است که
گفت: «هر که عاشق شد خدا را یافت و هر که خدا را یافت، خود را فراموش کرد.» (عطار، ۱۳۷۲:
۷۰۹) همین دریافت از مطالعه غزلیات او حاصل می‌شود.

۴-۲- حزین لاهیجی و عشق مجازی

در عرفان عشق مجازی تا آنجا اعتبار دارد که سالک را به عشق حقیقی برساند و ماجرای شیخ
صنعان و موارد مشابه حکایت از این مطلب دارد که اگر عشق مجازی به عنوان هدف در نظر گرفته
شود، سالک را از راه حق دور می‌سازد. به همین دلیل حزین در مواردی از عشق مجازی دفاع و
گاهی از آن انتقاد می‌کند. این تعارض ظاهری در باطن به وحدت می‌رسد که عشق مجازی در
خدمت عشق حقیقی جایز است. نمونه‌ای از موارد انتقاد از این عشق:

عاشق نشود شیفته عشق مجازی از شهد هوس ذائقه عشق نفور است
(حزین، ۱۳۷۸: ۲۸۳)

و آن‌گاه که عشق مجازی پلی برای رسیدن به حقیقت باشد از آن به‌خوبی دفاع می‌کند و خود را
پیرو آن به‌شمار می‌آورد:

چو لاله با چمن حسن و عشق خوست مرا می مجاز و حقیقت به یک سبوست مرا

به گرد بام و درم دیر و کعبه می گردد از آن زمان که به درگاه عشق روست مرا
(همان: ۲۰۸)

از نظر حزین کسانی که در عشق مجازی گرفتار آمده‌اند، اگر در همان وادی بمانند، بویی از
عشق حقیقی نخواهند برد و در مرتبه بوالهوسی باقی خواهند ماند:

از ناله عاشق چه اثر بوالهوسی را آری خبر از درد کسی نیست کسی را
هر خیره سسری چاشنی درد نداند از مائده عشق چه قسمت مگسی را
(همان: ۲۰۹)

در مواردی نیز عشق را ماورای حقیقی و مجازی می‌داند و برای آن عمومیت قائل است. در
حقیقت هر دو نوع عشق را یکی به شمار می‌آورد و مهمترین ویژگی هر دو را نیاز دو سویه ارزیابی
می‌کند:

محبت برتر آمد از چه و چون تعالی العشق عن نعت یقولون
نیاز من بود در خورد نازت که خواهد حسن لیلی عشق مجنون
(همان: ۴۴۷)

۵- ویژگی‌های عشق در غزلیات حزین لاهیجی

۵-۱- دردآفرینی برای عاشق

یکی از ویژگی‌های عشق، درد جانکاهی است که برای عاشق به ارمغان می‌آورد. دردی که هر
کسی نمی‌تواند آن را تاب بیاورد. بسیاری از عاشقان و عارفان از این درد سخن گفته‌اند. حزین
لاهیجی نیز از این نکته غافل نمانده است:

عشق آمیخت به دل درد فراوانی را ریخت در پیرهنم خار بیابانی را
عشق در دل چه خیالیست که پنهان گردد پرده پوشی نتوان آتش سوزانی را
(همان: ۲۱۰)

جدایی از معشوق، از جلوه‌های برجسته این درد است. به همین دلیل بسیاری از شعرا درباره
فراق و ناگواری آن اشعار فراوانی سروده‌اند. این درد چنان عمیق است که حتی سخن گفتن از آن و
شنیدنش تاب و توان می‌خواهد:

بازتاب عشق در غزلیات حزین لامیجی/ ۲۲۳

حدیث عشق، آشنایک می‌باشد، می‌رس از من تو نازک، دل نداری تاب آه سینه تابش را
(همان، ۲۳۲)

یکی از جنبه‌های این درد عشق، بی‌درمانی آن است، یعنی به جز معشوق، هیچ کسی نمی‌تواند تسکینی بر این درد باشد، حتی عیسی (ع) که مرده را زنده می‌کند، از نظر حزین نمی‌تواند برای این درد درمان‌سوز، چاره‌ای پیدا کند:

درد دل عاشق را، عیسی نکند چاره درمان ندهد سودی، سودای محبت را
(همان: ۲۳۸)

گاهی از این درد می‌نالند و در مواردی به آن افتخار می‌کند و از آن شادمان است:

هزار نشت‌الماس در جگر داریم سزد که عشق بنزد به سخت‌جانی ما
کنار و جیب دو عالم به دست چاک افتاد اگر ز پرده برآید غم نهانی ما
غم اسیری خود می‌خوریم کازاد است ز طوق فاختگان سرو بوستانی ما
(همان: ۲۴۶)

اما درمان این درد را هم از خود عشق می‌جوید و در می‌یابد که چنین دردی خودش می‌تواند درمان باشد:

عشق بود چاره‌گر جان غم‌آلود را مرهم الماس نه، زخم نمک‌سود را
(همان: ۲۴۶)
سوختگان عشق را کام دل است در بغل طره شعله می‌کشد رقص‌کنان سپند ما
(همان: ۲۴۵)

حزین این درد را چون آتشی درونی ترسیم می‌کند که با هیچ نیروی تدبیری نمی‌توان گره آن را گشود، تنها از راه دود که همان سوز و گداز درون باشد می‌توان آثارش را ملاحظه نمود:

ناخن چاره‌گر کجا عقدۀ عشق وا کند قفل به هر دلی که زد می‌شکند کلید را
آه تو فاش می‌کند عشق نهفته را حزین دود دلیل می‌شود آتش ناپدید را
(همان: ۲۵۱)

۲-۵- مشکل گشایی عشق

بر خلاف حافظ و بسیاری از شاعران عارف مسلک که عشق را مشکلی آسان‌نما می‌دانند، حزین عشق را مشکل‌گشای مشکلات زندگی می‌پندارد و معتقد است زندگی بدون عشق قابل تحمل نیست، لذا خود را شرمندۀ عشقی می‌خواند که بدون چاره‌گری و تدبیرسازی، کارهای دشوار را آسان کرده است.

محبّت گر نبودی، زندگانی مشکل افتادی غم عشق تو آسان می‌کند دشواری ما را

(همان: ۲۱۳)

نیم آزردۀ جان هرچند چون دل غده‌ای دارم بود آسان به چنگ عشق آتش‌دست، مشکل‌ها

(همان: ۲۱۴)

شرمندۀ عشقیم که بی چاره و تدبیر آسان کند آن کار که دشوار برآید

(همان: ۲۹۸)

۳-۵- آمدنی بودن عشق:

حزین در ابیات متعددی از عدم نیاز عاشق به درس، کتاب و تعلیم سخن گفته است؛ او هم مانند حافظ اعتقاد دارد علم عشق را نمی‌توان از کتاب و دفتر آموخت:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۸۲)

مگذار مصحف دل صد پاره در بغل تعلیم عشق را به کتاب احتیاج نیست

(حزین، ۱۳۷۸: ۲۶۶)

دراین مکتب کشد خط بر کتاب جزو کل طفلی که پیش از دفتر تعلیم، لوح عشق برگیرد

(همان: ۳۹۰)

سحر می‌خواند بلبل در گلستان از کتاب گل که علم عاشقی حاجت به استادی نمی‌دارد

(همان: ۳۴۳)

۶- ارتباط عشق با دیگر حقایق معنوی از دیدگاه حزین

عشق در غزلیات حزین بازتاب گسترده‌ای دارد. او در برخی از غزلیات واژه عشق را ردیف قرار می‌دهد و در آن‌ها به توصیف اصول مورد نظر خود در وادی عشق می‌پردازد. علاوه بر آن‌که عشق را در تمام ذرات کائنات ساری و جاری می‌داند، معتقد است عشق با بسیاری از امور معنوی از قبیل

اخلاق، غیرت، تجلی، جذبه و ... پیوند دارد. بیان این حقایق از زبان او شنیدنی است.

۱-۶- عشق و اخلاق

حزین برای عاشق قائل به اصول اخلاقی خاصی است که در کتاب‌ها به صراحت به آن اشاره نشده است. از جمله این فضایل اخلاقی می‌توان به رعایت ادب و کتمان عشق اشاره نمود. حزین علاوه بر ایجاد انگیزه در عاشق و برانگیختن او برای غوطه‌ور شدن در دریای بیکران عشق، بسیاری از نکات اخلاقی را نیز به یاد او می‌آورد تا واجد همه شرایط کمالی گردد. از مهم‌ترین این ملکات اخلاقی رعایت ادب است.

ای دل در این سر کو، پاس ادب ضرور است از ناله لب فرو بند اینجا هوا ندارد
(حزین، ۱۳۷۸: ۳۴۲)

در کوی عشق پا به ادب بر زمین گذار این بیشه، شیر می‌خورد از مور پشت دست
(همان: ۲۵۹)

از نکاتی اخلاقی دیگری که حزین به عاشق یادآوری می‌کند، بحث کتمان عشق است که در اینجا پیروی از حدیث: «مَنْ عَشَقَ فَكُتْمٌ وَ عَفٌّ وَ صَبْرٌ فَمَاتَ، مَاتَ شَهِيداً وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ» (نهج البلاغه، شرح ابی الحدید، ۱۳۳۳: ۲۳۳) را به یاد سالک می‌آورد و برخلاف برخی مکاتب عشقی که بر ابراز عشق پا می‌فشارند، او عاشق را وادار می‌کند تمام توان خود را به کار گیرد تا عشق خود را پنهان کند، زیرا در پنهان کردن عشق به غایت قصوای آن که همان جذبه معشوق است نائل خواهد شد.

تو خود به پرسش من لعل جانفزا بگشا که قفل خامشی عشق بر زبان من است
(همان: ۲۴۶)

موضوع پنهان داشتن عشق، با توجه به نتیجه مذکور و نیز وابسته بودن عشق به آن، در جای جای غزلیات حزین نمود دارد. البته او گاهی نیز طاقت خود را در کتمان عشق از دست می‌دهد اما تا آنجا که در توان دارد در تحقق کتمان عشق می‌کوشد. اینک نمونه‌هایی از این دست:

آن قدر ضبط زبان کرد که در بزم تو سوخت رشک می‌آیدم از طرز سخندانی شمع
(همان: ۴۲۸)

رنگ غماز است و دل نالان و مژگان خون‌فشان عشق‌بازی‌های پنهانم سمر خواهد شدن
(همان: ۵۰۴)

کلید فتح مطلب‌ها لب خاموش می‌باشد در اقبال بگشایند اگر قفل زبان بندی
(همان: ۵۳۶)

نفس سوخته در سینه نگهدار — زین این چه افسانه گرم است که مژگانم سوخت
(همان: ۲۵۷)

۶-۲- عشق و غیرت

یکی از موضوعاتی که در وادی عشق حزین بدان پرداخته، غیرت است که در متون عرفانی، آن را خروش عشق قلمداد کرده‌اند؛ چنان‌که در آن معشوق روا نمی‌بیند در رابطه‌اش با عاشق، کسی یا چیزی ورود کند و نیز عاشق از نگاه معشوق بر غیر آشفته می‌گردد. در رساله قشریه آنجا که معشوق حقیقی خداوند متعال است در مورد غیرت حق آمده است: «غیرت، [کراهیت] مشارکت است با غیر و چون خدای را (عز و علا) به غیرت وصف کنی؛ معنی آن بود که مشارکت غیر با او رضا ندهد در آنچه حق اوست از طاعت بنده.» (قشیری، ۱۳۹۱: ۳۸۵) و بنده نیز در حکم عاشق در پی جلب توجه معشوق حقیقی به سوی خود است و تمام توان خویش را در این مسیر به کار می‌گیرد و از تغافل معشوق نسبت به خود مدام شکایت می‌کند.

در کشف‌المحجوب هجویری آمده است: «سنت بار خدای عالم — جلّ جلاله — همچنین رفته است که هر که حدیث وی کند، عالم را به جمله ملامت کننده وی گرداند، و سرّ وی را از مشغول گشتن به ملامت ایشان نگاه دارد. و این غیرت حق باشد که دوستان خود را از ملاحظه غیر نگاه دارد.» (هجویری، ۱۳۸۹: ۸۵)

حزین هم به عنوان عاشق نسبت به معشوق ابراز غیرت می‌کند و توجه او به غیر را برابر با مرگ خود می‌داند و این سکوت خود را در راه عشق ناشی از غیرت می‌داند که به او اجازه فغان نمی‌دهد و این سکوت زخم دل او را افزون می‌سازد و تنها درخواست او از معشوق این است که حتی پس از مرگش هم به سوی رقیبان نرود.

کنم قالب تهی چون نقش پا بینم به راه او خبر از حال زار مستمندان می‌دهد ما را
(حزین، ۱۳۷۸: ۲۱۲)

به این عشرت دهان زخم دل خندان نمی‌بودی اگر غیرت نمی‌بستی لب زنده‌های ما را
(همان: ۲۱۴)

همراه رقیبان مگذار از سر خاکم ما را ز وفای تو جز این ملتسمی نیست
(همان: ۲۸۷)

۳-۶- عشق و تجلی

موضوع دیگری که حزین در رابطه با معشوق عنوان می‌کند تجلی است. در کتب عرفانی از آن این‌گونه یاد شده است: «تجلی، نور مکاشفه‌ایست که از باری تعالی بر دل عارف ظاهر می‌گردد و دل را می‌سوزد و مدهوش می‌گرداند.» (سجادی، ۱۳۵۰: ۱۱۸) «مراد از تجلی آشکار شدن ذات مطلق حق و کمالات او پس از تعین یافتن به تعینات (ذاتی، اسمائی، یا افعالی) برای خود او یا برای غیر اوست به نحوی که تباین، تجافی، طول یا اتحاد لازم آید.» (رحیمیان، ۱۳۹۰: ۱۳۲)

هجویری در اقسام تجلی می‌نویسد: «پس حق — تعالی — به تجلی جلال، نفس دوستان را فانی کند و به تجلی جمال سر ایشان را باقی گرداند.» (هجویری، ۱۳۸۹: ۵۵۲)

حزین برای تجلی حق ارزش بسیار قائل است و تجلی حق را در مقام و رای باور می‌داند. او مقام معشوق را فراتر از آن می‌داند که در فهم آید و معتقد است در زمان تجلی، قدرت فهم انسان زایل می‌گردد.

به عجز شمع تجلی به خاک می‌غلطد تو چون به این رخ طاقت‌گداز می‌آیی
(حزین، ۱۳۷۸: ۲۵۸)

در نظر او همه اجزای جهان از تجلی حق آفریده شده است و خداوند در درون تمام ذرات کائنات نهفته است. این بحث که از مباحث اساسی وحدت وجود است، خود مقاله جداگانه‌ای می‌طلبد.

نمی‌دانم کجا سودا کنم نقد دل و دین را تجلی کرده در هر ذره‌ای حسن دلارایی
(همان: ۵۴۰)

حزین نیروی زندگی و حرکت و آنچه را که موجب حیات است، از تجلی حق می‌داند و معتقد است انسان باید همواره در طلب شهود تجلی معشوق حقیقی گام بردارد و در زمان لازم در راه او از جان بگذرد، زیرا تمام وجودش در گرو تجلی است. او همانند بسیاری از عارفان عشق را زاده تجلی جمال و ظهور حسن حق — تعالی — می‌داند.

اشک دمامد ژاله‌ای از دامن صحرای من برق تجلی لاله‌ای از سینه کهسار تو

(همان: ۵۱۰)

تجلی‌زار می‌بینم سر خاک شهیدان را مگر شمعی به طوف مشهد پروانه می‌آید

(همان: ۲۹۹)

کرده ست جانان، در جان تجلی در قطره دارد، دریا دل من

(همان: ۴۹۹)

بیا بتاب به بازوی حسن دست تجلی که معجز ید بیضا سر آستین تو بوسد

(همان: ۳۱۷)

نگاه گرم آتش پاره‌ای برد اختیار من بود در پنجه برق تجلی مشیت خار من

(همان: ۵۰۶)

۴-۶- عشق و جذبه

حزین لاهیجی در سیر وسلوک عارفانه از آن دسته عارفانی است که معتقدند تا از جانب معشوق، کششی نباشد، کوشش عاشق بیچاره راه به جایی نخواهد برد. لذا در خلال غزلیات از معشوق تقاضای کشش می‌کند و در شعر واژه «جذبه» را به کار می‌برد.

کمند جذبه‌اش نگذاشت مجنونی به صحرایی سواد شهربند حلقه زلف دلارایی

(همان: ۵۴۰)

همجویری درباره جذبه می‌نویسد: «چون جذبتی از جذبات حق — جلّ جلاله — مر دل طالب را مقهور گردانید، غیبت به نزدیک وی چون حضور گردانید.» (هجویری، ۱۳۸۹: ۳۶۸)

حزین معتقد است در مسیر عشق تلاش عاشق حدی دارد و معشوق حقیقی با دیدن تلاش او می‌باید او را جذب کند تا وی بتواند به درگاهش راه یابد و گر نه سعی عاشق بدون توجه معشوق بیهوده است و راه به جایی نخواهد برد.

عبث عمری ست با دل ناخن غم کاوشی دارد به سعی تیشه نتوان کند کوه سخت جانی‌ها

(حزین، ۱۳۸۷: ۲۲۴)

با جذبه مشتاقی باشد دو جهان گامی در دامن دل عاشق صحرای دگر دارد

(همان: ۳۴۵)

بازتاب عشق در غزلیات حزین لاهیجی / ۲۲۹

صیاد من مگر خود، آید به آشیانم صد بار آزمودم، کوتاهی پر خویش
(همان: ۴۱۷)

کشش اوست که ما را برد از خویش حزین شب‌نم از جذبۀ خورشید به بالا رفته
(همان: ۵۱۹)

در جایی هم حزین مقام جذبۀ را در مقابل عشق خود پایین می‌آورد و می‌گوید حتی جذبۀ هم
توان عشق مرا ندارد و این علاقه من به اوست که مرا به سوی او می‌کشد و جذبۀ در مقایسه با
نیروی عشق ناچیز است.

به کویت جذبۀ شوق مرا رهبر نمی‌باید شتابم در فلاخن می‌نهد سنگ نشان‌ها را
(همان: ۱۹۷)

ز لنگر دل دیوانه، عشق بند گسست گرانی غم من جذبۀ را کمند گسست
(همان: ۲۶۹)

۷- نتیجه‌گیری:

حزین لاهیجی شاعر عارفی است که عشق را عنصر اصلی غزلیات خود قرار داده و آن را برای
انسان ذاتی و مادرآورد می‌داند. او نه تنها گفته‌های پیشینیان را در بارۀ عشق با زبانی امروزی‌تر بیان
می‌کند بلکه یافته‌های جدیدی نیز بر آن‌ها می‌افزاید. در این راه پیرو مکتب مولانا جلال‌الدین بلخی
است و به دیگر شاعران عارف چون سعدی، عراقی، حافظ و قاسم انوار ابراز محبت می‌کند. عشق
مجازی را که راه رسیدن به حقیقت باشد می‌ستاید، اما بوالهوسی را نکوهش می‌کند. برای عشق
صفات چون دردآفرینی، ازلی بودن، مشکل‌گشایی و ... ذکر می‌کند و آن را با سایر مقولات معنوی
چون اخلاق، تجلی، جذبۀ، غیرت و تغافل در ارتباط می‌داند. در حوزه اخلاقی عاشق را به کتمان سرّ
فرا می‌خواند و ادب را از مهمترین ملکات اخلاقی برای او بر می‌شمارد. از نظر او غیرت خروش
عشق است، چنان‌که معشوق روا نمی‌دارد در رابطه‌اش با عاشق، غیر ورود کند. از نکات جالب در
غزلیات حزین یکی این است که عاشق هم نسبت به معشوق غیرت دارد و توجه او به غیر را برابر
مرگ خود می‌داند. از نظر او عشق زاده تجلی حسن و جمال حق - تعالی - است. در پایان به عاشق
این مژده را می‌دهد که اگر سر در راه معشوق اندازد، جذبۀ حق به استقبالش می‌آید و نه تنها او را از
کوشش نامعلوم بی‌نیازی می‌کند بلکه راه وصال را بی‌هیچ خطری بر او هموار می‌سازد.

منابع و مأخذ

- ۱- آزاد بلگرامی، میرغلام علی، (۱۳۸۲)، غزالان الهند. سیروس شمیسا (تصحیح)، تهران: صدای معاصر.
- ۲- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه‌الله، (۱۳۳۳)، شرح نهج البلاغه، بیروت: دارالفکر.
- ۳- بدوی، عبدالرحمن، (۱۳۸۹)، تاریخ تصوف اسلامی، محمودرضا افتخارزاده (ترجمه)، تهران: افراز.
- ۴- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۱)، دیوان، با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه ۵- محمد قزوینی، به اهتمام: عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۶- حزین لاهیجی، محمدعلی، (۱۳۵۰)، دیوان، به تصحیح: بیژن ترقی، تهران: کتاب فروشی خیام.
- ۷- حزین لاهیجی، محمدعلی، (۱۳۷۸)، دیوان، ذبیح‌الله صاحبکار (تصحیح)، تهران: نشر سایه.
- ۸- حزین لاهیجی، محمدعلی، (۱۳۸۷)، دیوان، بیژن ترقی (تصحیح)، سیدوحید سمنانی (بازخوانی)، تهران: سنایی.
- ۹- رحیمیان، سعید، (۱۳۹۰)، مبانی عرفان نظری، تهران: سمت.
- ۱۰- سجادی، سیدجعفر، (۱۳۵۰)، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری.
- ۱۱- شاهسواری، معصومه، (۱۳۹۲)، جادونگاری اندیشه: صور خیال در اشعار حزین لاهیجی، تهران: نگار و نیما (نگیما).
- ۱۲- شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۵)، شاعری در هجوم منتقدان، چاپ سوم، تهران: نشر آگه.
- ۱۳- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۷۲) تذکره الاولیاء، به تصحیح: محمد استعلامی، تهران: زوار.
- ۱۴- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، (۱۳۹۱)، رساله قشیری، مهدی محبتی (تصحیح و تعلیق)، تهران: هرمس.
- ۱۵- مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۶۳)، مثنوی معنوی، به تصحیح: رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پور جوادی، انتشارات امیر کبیر.
- ۱۶- نجم‌الدین رازی، ابوبکر بن محمد، (۱۳۶۵)، مرصاد العباد، به اهتمام: محمد امین ریاحی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۷- واله داغستانی، علیقلی، (۱۳۹۱)، تذکره ریاض الشعراء، به تصحیح: گیتا اشیدری و ابوالقاسم رادفر، چاپ اول، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۸- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۸۹)، کشف المحجوب، محمود عابدی (تصحیح و تعلیق)، تهران: سروش.